



کد مقاله: 13574

تاریخ مقاله: 1994, 15Friday, July

تکنولوژی و دینداری 5

تکنولوژی و فرهنگ

حوزه پس از پیروزی انقلاب اسلامی عهده دار مسؤولیتهای فکری و عملی فراوانی شد و در عرصه های گوناگون به ایفای نقش پرداخت از جمله در تشکیل حکومت تدوین و تدارک قوانین اسلامی بر آوردن مشکلات قضایی و حقوقی کشور و... در رابطه با مسائل و مشکلات فرهنگی حوزه علی رغم انتظاری که می رفت به برنامه ریزی و تدوین نظامنامه پرداخت. تشکیلات غیر منسجم از سویی و گرفتاریهای اجرایی و... از دیگر سو راه را بر تفکر جدی برای رفع مشکلات فرهنگی سد می کردند دیگران نیز به دلایل مشابه سهم شایسته ای به فرهنگ ندادند و معضلات فرهنگی همچنان باقی ماند البته دلایل دیگری نیز وجود دارد فرهنگ و به طور کلی مسائل انسانی بر خلاف باور عمومی مقولات ساده و بسیطی نیستند که به آسانی تن به تحلیل بسپارند.

متأسفانه ساده اندیشی و فقدان تفکر ژرف نسبت به مقولات مزبور موجب گردید که مشکلات فرهنگی در فضای موجود جامعه نه تنها رفع نشوند بلکه با برخوردهای سطحی و غیر علمی حتی بر پیچیدگی آنها افزوده گردد. اکنون در شرایطی که نظام اسلامی قریب به یک دهه و نیم از تشکیل آن می گذرد هنوز در محدوده مسائل فرهنگی به انجام فکری و مدیریت عملی و راهگشا دست نیافته است. ما هنوز در مورد موضوعاتی چون: مسأله نسل جوان و نوجوان بازگشت ارزشهای منحن گذشته مسأله حجاب ویدئو و ماهواره و بسیاری موضوعات دیگر دچار سردرگمی و بلاتکلیفی هستیم.

البته هدف از نگارش این نوشتار پرداختن به موضوعات فوق نیست بلکه گشودن دریچه و منظر بر یکی از مسائل در خور درنگ فرهنگی در این سامان است که تاکنون بیش از طرح در حوزه در دیگر مراکز تفکر این سرزمین بررسی نشده است واندیشه های حوزوی کمتر بر مسائلی از این دست تأمل جدی و در خور افکنده اند حال آن که حوزه به دلیل نقش و سهم عظیم آن در القا و تبلور مسائل فرهنگی در جامعه اسلامی باید بیش از این به این موضوعات اهمیت و بها دهد. بحث ما در این مقال (نسبت و ارتباط فرهنگ و تکنولوژی) خواهد بود. یعنی ارتباط فرهنگ باحوزه باورها و بایدهای جامعه با مقوله تکنولوژی به تعبیری اعم با مقوله توسعه و بررسی نحوه تأیید و تأثر این دو بر یکدیگر و از یکدیگر.

برای روشن شدن موضوع بحث پیش از شروع ناگزیر باید مفهوم فرهنگ و ویژگیهای آن تبیین شود و پس از آن در امتداد بحث (توسعه و فرهنگ) محور (توسعه و فرهنگ دینی). این مقصد با تأملی مختصر در ویژگیهای تفکر اسلامی پی گرفته خواهد شد تا زمینه ای برای داوری و قضاوت فراهم آید. در قسمت پایانی مقاله پس از جمع بندی از کل مباحث رسالت حوزویان و روشنفکران مذهبی در این مقوله در حدّ توان نمایانده می شود.

امید آن که این مختصر دست کم در انگیزش اندیشه و نقدها و طرح مکرر مباحثی از این دست سهمی مؤثر و مفید داشته باشد.
فرهنگ

وقتی سخن از فرهنگ در میان است چنین تصور می گردد که مفهوم روشنی از آن در ذهن مخاطب وجود دارد. کین اختلاف و تنوع تفسیر و تلقیها از این واژه گمان و عقیده مزبور را به طور کاملاً جدی کم رنگ و مخدوش می سازد.

برخی به فرهنگ به عنوان مجموعه آداب و رسوم و عادات جمعی می نگرند. دسته ای دیگر تصویر فرهنگ را با نمودار تاریخی یک قوم یعنی مجموعه دستاوردهای علمی فنی و هنری آنان معادل می دانند و پاره ای دیگر دستار این واژه را با مفهوم آموزش و تعلیم و تربیت گره می زنند و واژه های (با فرهنگ) را در تعمیم این معنی ابداع کرده اند.

به طور کلی اختلاف در تصویر ذهنی و فقدان قدر مشترک در مبادلات فکری و اندیشه ای بویژه در زمینه مسائل علوم انسانی همواره آفت و راهزن تفاهم و تبادل نظر بوده و هست. از این روی در طرح و پی گیری مباحثی از این دست ارائه تعاریف مناسب و مورد اتفاق جزء لوازم و امکانات بحث محسوب می گردد. لذا در این نوشتار پیش از هرگونه تحلیل و نظر به ترسیم معنای فرهنگ می پردازیم همانگونه که در مقاله نخست از همین مجموعه به تفصیل واژه تکنولوژی را بررسی مفهومی و محتوایی کردیم.

اندیشه وران مختلف بویژه کارشناسان علوم اجتماعی در تعریف و تبیین واژه فرهنگ به نکاتی اشاره کرده اند که شایان توجه است: [به اعتقاد تیلور فرهنگ] مجموعه علوم دانشها هنرها افکار و عقاید اخلاقیات مقررات و قوانین آداب و رسوم و سایر آموخته ها و عاداتی است که انسان به عنوان یک عضو جامعه کسب می کند).1

(یک فرهنگ شامل معانی و ارزشهای تقسیم شده ای است که اعضای هر گروه به طور مشترک دارا می باشند).2

(فرهنگ عبارت است از شیوه های تفکر احساس و عمل در هر جامعه انسانی برای ساخت انسان).3

(به اعتقاد ادوارد سایپر: فرهنگ عبارت است از نظام رفتارهایی که جامعه به افراد تحمیل می کند و در عین حال نظام ارتباطی که جامعه بین افراد برقرار می کند).4

(فرهنگ (Culture) به نحوه زیستن گفته می شود که هر جامعه ای برای رفع احتیاجات اساسی خود از حیث بقاء ادامه نسل و انتظام امور اجتماعی اختیار می کند).5

(مجموعه ارزشهای مادی و معنوی آفریده شده توسط انسانها در طی تاریخ فرهنگ نامیده می شود).6

(ساترلند تعریف دیگری دارد: فرهنگ شامل هر آن چیزی است که بتواند از نسلی به نسلی فرا رسانده شود. فرهنگ یک قوم همان میراث اجتماعی آن است. (به عبارت دیگر) کلیت همگامی است شامل: دانستن دین هنر اخلاقیات قانون فنون ابزار سازی و کاربرد آنها و روش فرا رساندن آنها).7

(فرهنگ عبارت است از مجموعه اندوخته ها و ساخته های معنوی و مادی یک جامعه).8

کاملاً مشخص است که دیدگاهها و طرز تلقیهای متنوعی درباره مفهوم فرهنگ وجود دارد جامعه شناسان روان شناسان اندیشه وران شاخه روان شناسی اجتماعی اقتصاد دانان و فیلسوفان هر یک از دریچه خاصی به واژه مزبور نگاه می افکنند و آن گونه که آمار و ارزیابیها نشان می دهد تاکنون بیش از سیصد تعریف از صاحب نظران رشته های مختلف علوم انسانی درباره واژه فرهنگ مطرح شده است. لیکن صرف نظر از اختلاف و قالبها می توان اکثر این تعریفها را به دو محور عمده بازگرداند. در یک تعبیر فرهنگ معنی و مفهومی محدود می یابد و در تعبیر دیگر دارای مفهومی گسترده تر خواهد بود.

در معنای گسترده تر فرهنگ معادل با واژه تمدن در نظر گرفته می شود و بر این اساس شامل تمامی دستاوردهای مادی و معنوی بشر خواهد بود. و در پذیرش همین معناست که اندیشه وران علوم اجتماعی فرهنگ را به دو بخش متفاوت اما ملازم با یکدیگر تقسیم می کنند: فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی.

(از لحاظ فرهنگ شناسی فرهنگ هر جامعه دو جنبه متمایز دارد: مادی و غیر مادی).

فرهنگ مادی (Material Culture)

شامل ابزارها و اشیائی است که به دست اعضای پیشین جامعه ساخته شده و برای اعضای حاضر به ارث مانده اند. فرهنگ غیر مادی (Non material Culture) یا فرهنگ معنوی (Spritual Culture) شامل رسوم و معتقدات و علوم و هنرهای است که عمدتاً به وسیله زبان و خط فرا گرفته می شوند.⁹

با توجه به معنای مزبور بدیهی است که تکنولوژی چه از جنبه سخت افزار بدان نظر افکنیم و چه از جنبه نرم افزار در درون فرهنگ جای می گیرد. به تصریح بسیاری از جامعه شناسان از زیر مجموعه ها و عناصر بنیادین فرهنگ به شمار می آید.¹⁰

برخی از اندیشه وران برای فرهنگ معنای محدودتری ارائه داده اند. در این تعریف مجموعه باورها و پندارها ارزشها و بایسته های یک قوم فرهنگ نام گرفته است. در واقع مراد و مقصود از فرهنگ مجموعه ای از اندیشه ها و ارزشهای اجتماعی است که به علت درونی شدن دیگر فعالیت های افراد جامعه اساس و پایه آن شکل می گیرد و مسیر و جهت می یابد. بر این اساس فرهنگ مفهوماً به ایدئولوژی نزدیک می گردد اگر چه به طور کامل با آن متحد و یگانه نمی گردد.

باری آنچه در این نوشتار بیشتر مورد لحاظ و توجه است معنای محدودتر این واژه و یافتن نسبت و ارتباط آن با مقوله تکنولوژی است. اگر بخواهیم بحث را تعمیم بدهیم یافتن نسبت و ارتباط میان فرهنگ و توسعه می باشد.

اگر به جای تکنولوژی از اصطلاح توسعه نام برده می شود بدان جهت است که در اعتقاد و باور بسیاری توسعه اگر چه مفهوم وسیع تری دارد لیک در یکی از اشکال نموداری و کمی آن در رشد و پیشرفت تکنولوژی تجلی می یابد.

اکنون با توجه به تعریفها و مطالب گذشته مناسب می بینم که به نکات و آموزه هایی درباره ویژگیهای فرهنگ در معنای اخیر آن اشاره داشته باشیم. درعین حالی که یادآوری این نکات را برای کلیه کسانی که به تغییر مسائل فرهنگی می اندیشند لیکن از پیچیدگی مضاعف معضلات فرهنگی در بیم و شکیب هستند نیز بسیار مفید و مثمر ثمر می دانیم.

ویژگیهای فرهنگ

باورها و ارزشها یعنی عناصر و زیر مجموعه های فرهنگی دارای خصلت و هویت جمعی و تاریخی هستند. به این معنی که در وجود و بقای خود نیاز به دو عنصر: تاریخ و جامعه دارند.

فرهنگها نه زائیده افرادند و نه متکی به آنان. کلیه افراد اجتماع در طول اعصار مختلف در پیدایش و تکوین آنچه فرهنگ یک جامعه عنوان می سازد سهم و شرکت دارند. به همین دلیل بسیاری از جامعه شناسان فرهنگ را به عنوان میراث اجتماعی یک قوم می شناسند. 11

ویژگی مزبور باعث می گردد که عناصر تشکیل دهنده فرهنگ بسیار کند پدید گردند و به همان نسبت بسیار کند و با تأتی از میان بروند. به عبارتی باورها و ارزشهای فرهنگی به یک باره متولد نمی گردند به یک باره نیز از میان نمی روند. دیر می آیند و دیر می پابند. تغییر و تحول در انواع صور و اشکال مسائل فرهنگی نیز از این خصلت مستثنی نیست. برای پالایش مسائل فرهنگی به توش و توان و تأثیر عوامل پر نفوذ اجتماعی نیاز است.

* * *

آمد و شد باورها و بایدهای فرهنگی تحت تأثیر عوامل متنوعی انجام می پذیرد. پیشرفت آگاهی و دانش بشر شرایط و امکانات اقلیمی و جغرافیایی توش و توان تکنیکی و فنی نژاد مذهب و آیینهای شبه مذهبی خانواده محیطهای آموزشی خرافات قومی و سنتی و غیره. این عوامل به تدریج طی یک جریان نا آگاهانه و یا حداقل نیمه آگاهانه بر محیط باورها تصمیم گیرها و ارزش گذاریهای عمومی جامعه تأثیر عمیق و ماندنی می گذارند.

جامعه ای که در آن توده مردم سخت به تقدیر و مشیت مطلق الهی و یا یک نیروی برتر اعتقاد و باور دارند این امکان وجود دارد که عقیده مزبور را از تعالیم دینی و مذهبی اخذ نموده باشند و در طول قرون متمادی تجربه های شخصی و جمعی آنان شکستها و پیروزیها تواناییها و ناتوانیها شرایط و امکانات محیطی و اقلیمی و دهها عامل دیگر ریشه های این اعتقاد را در گستره باورهای آنان تثبیت نموده باشد. همین طور جامعه ای که سخت به اراده و مشیت آزاد انسانی و اصالت دادن به خواسته ها و تواناییهای نوع بشر باور دارد به طور حتم اعتقاد مزبور را از زمینه های مشابهی کسب نموده است.

نمونه دیگر در جامعه ای که به زن به عنوان موجودی کم ارزشتر از مرد توجه می شود و برای او حقوقی برابر مردان قائل نیستند عوامل متعدد فرهنگی اعم از مذهب سنت عوامل جغرافیایی و طبیعی و غیره در پدید آمدن چنین باوری مؤثر افتاده اند و بالعکس در جوامعی که حقوق زن و مرد یکسان انگاشته می شود و زنان نیز همدوش و قرین مردان بها و منزلت می یابند در القا و تداوم این باور مرهون عوامل زیست محیطی مذهبی و عوامل متعدد دیگری است که در جای خود باید به شرح آن پرداخت.

نکته مهم در این است که باورها و اعتقادات فرهنگی یک جامعه سنگینی خود را بیشتر بر قلب مردمان تحمیل می نماید نه بر عقل ایشان. دل آنان را سیراب می نماید نه عقل ایشان را اقناع. به عبارت دیگر در تکوین فرهنگ و عناصر فرهنگی به هیچ وجه لزومی ندارد که این بافت از زمینه هایی معقول و مستدل تحصیل گشته باشد. عموماً اعتقادات و باورهای متعددی در جوامع مختلف در ارتباط با زندگی

حیات مرگ مسائل طبیعی و ماورای طبیعی تقدیر و سرنوشت قضا و قدر رازهای موفقیت و شکست آزادی حقوق زن و مرد تفاوت انسانها و نژادها و هزاران باور و ارزش دیگر وجود دارد که پاره ای از آنها ریشه و مبدأ پیدایش و یا رمز تداوم و بقای خویش را و امداد خرافات یا عوامل زیست محیطی و یا حداقل آمیخته ای از عوامل مزبور و پاره ای عوامل منطقی می باشند.

بنابراین به اعتقاد فرهنگ شناسان سیر حرکت و حضور و غیاب مسائل فرهنگی برای توده مردم لزوماً نه یک سیر آگاهانه و روشن و صریح می باشد و نه جریان مزبور لزوماً از یک معبر برهانی و استدلالی عبور می کند. در واقع مسائل فرهنگی بیش از آن که به حوزه اندیشه و معقل جوامع مربوط باشند به حوزه باورها و احساسات قلبی آنان مرتبط هستند.

باورها و ارزشهای فرهنگی اساس حرکت و فعالیتهای فردی و اجتماعی یک قوم محسوب می گردند. به تعبیر دیگر می توان فرهنگ را به عنوان زمینه رویش و جوشش رفتارها عادات کنش و واکنشهای فردی و جمعی یک ملت و جامعه تلقی نمود. به همین دلیل برخی جامعه شناسان با برداشتن فاصله میان زمینه پیدایش رفتارهای عمومی و خود این رفتار و فعالیتها فرهنگ را بر مجموعه رفتارها عادات و توانیهای یک قوم اطلاق می کنند¹². حال آن که با نگاه دقیق بر مسأله باید میان این دو معنی تفاوت قایل شد. باری فرهنگ هم بنیای پیدایش رفتارهای اجتماعی است و هم تنظیم کننده آنها¹³. فرهنگ به واسطه خصلت (درونی شدن) به عنوان یک مکانیزم پنهان بر فعالیتهای واحدهای جامعه و همین طور کل جامعه نظارت مستمر و تصحیح کننده دارد. به همین جهت برخی از محققان فرهنگ را به سیستم رفتارها و حالتیهای متکی بر ضمیر ناخودآگاه معنی می کنند¹⁴. بنابراین مسائل فرهنگی منشاء و مبدأ درونی و نمودی بیرونی دارند که کاملاً با یکدیگر مطابق می افتند و می توان میان رفتارهای اجتماعی و عناصر فرهنگی یک جامعه تناظری برقرار نمود و در شناخت نسبت و کمیت و کیفیت و قوت و ضعف این دو از یک سو به سوی دیگر راه یافت. رفتارهای اجتماعی قابل مشاهده تر هستند. بنابراین می توان در ترازوی این مشاهدات به توزین جدی فرهنگ جامعه و نقاط قوت و ضعف آن پی برد و از آنچه در مخزن فرهنگی جامعه بالفعل موجود است خبر گرفت و نه آنچه که باید باشد و نیست یک ارزیابی واقع بینانه بر این اساس دولتمردان هر جامعه را در تخمین توش و توان فرهنگی خویش زواید و نواقص این حوزه کمک و مدد شایان خواهد رساند.

در جمع بندی این بخش چنین می توان نتیجه گرفت: برای تغییر در رفتار عمومی ملت باید از تغییر مشخصه های فرهنگی آغاز نمود زیرا عناصر فرهنگی در واقع زیربنای حرکتها و فعالیتهای جامعه به شمار می آیند. بنابراین برای آماده کردن ملتی جهت تحولات جدید باید باورها و اعتقادات عمومی مردم را متحول و دگرگون گردد و مردم در راستای تغییر و تحولات نوین فضا و سامان فکری بیابند و آرزو و آمال خویش را در این سو یافتنی و شدنی ببینند تا رفتار و کنشهای اجتماعی خویش را بر همین پایه سازمان دهند.

اگر بتوان جامعه را به انسان تشبیه نمود نمی توان گفت: همان طور که هیچ انسانی بدون هویت و شخصیت فردی قابل تصور نیست هیچ جامعه ای نیز بدون هویت و شخصیت اجتماعی قابل تصویر نیست. فرهنگ در تشکیل هویت و شخصیت جامعه نقش اساسی بر عهده دارد. به تعبیر متفکرین فرهنگ صفت ذاتی جامعه چگونه بودن آن هویت اجتماع و یا ماهیت معنوی یک قوم و نژاد محسوب می گردد.¹⁵

برخی دیگر از فرهنگ به عنوان مصالح پی ریزی سازمان جامعه و به تعبیری جایگزین به عنوان ملاط اجتماعی که بنیان و اساس هویت جامعه را پی ریزی می نماید نام می برند که تعبیر اخیر نیز تا حدود زیادی عبارت گویایی است. با وجود توجه جدی به اجتماع به عنوان یک کل از توجه استقلالی به واحدهای تشکیل دهنده آن نیز غفلت نمی ورزند در هر حال تعابیر و عبارات یاد شده همگی در بردارنده یک مؤدی و نتیجه می باشند. فرهنگ عامل ایجاد یکپارچگی وحدت شخصیت و عینیت جامعه به شمار می رود. هیچ جامعه ای بدون

هویت فرهنگی قابل تصور نمی باشد. بنابراین سخنانی چون: (جامعه بی فرهنگ) و (انسانهای بی فرهنگ) در واقع گفتارهایی خالی از محتوا و یا دارای محتوایی کاذب هستند.

البته فرهنگ خود متشکل از عناصر متعددی است که همگونی و استواری این عناصر به همگونی تعادل و استواری فرهنگ یعنی هویت اجتماعی می انجامد و وجود ناهمگونی و تضادهای محسوس و برجسته در میان پاره های مختلف فرهنگ منجر به گسیختگی هویت اجتماعی جامعه خواهد شد.

انسانی که ذهن وی از باورها ارزشها و اندیشه های متخالف و متضاد اشباع شده است در اعمال و رفتار خویش نیز دچار کژی و اعوجاج می گردد و محیط رفتار او همواره دستخوش نا آرامی و اضطراب و عدم تعادل. این امر در رابطه با جامعه نیز صادق است. جامعه آرام و در حال تعادل از پیوستگی و یکدستی حوزه فرهنگی و ام دارد و جامعه ای که دچار تنش و اضطراب و تلاطم رفتاری است حکایت از تعارضهای فکری و ارزشی در حوزه باورها و بایدهای آن دارد تعارضاتی که به واسطه آن هویت جامعه دچار از هم گسیختگی و گسلهای جدی گردیده است. بنابراین باید به خاطر داشت همان طوری که جامعه هرگز با خلأ فرهنگی معنی نمی یابد همین طور با وجود تعارضات و اصطکاکات شدید فرهنگی نیز به سامان نخواهد گرایید. یاد آوری این نکته از آن جهت ضرورت داشت که بدانیم در دوره های مختلف تاریخی که جوامع در حال گزار از یک مرحله به مرحله دیگر می باشند و نهادها و ساختارهای مختلف جامعه دستخوش تغییرات اساسی هستند و لزوماً نیازمند زمینه فرهنگی مناسب جهت تطابق با تحولات جدید می باشند. این تعارضات فرهنگی میان باورها و ارزشهای سنتی و باورها و ارزشهای نوین قابل پیش بینی می باشند و برای به سامان رسیدن جامعه در این طوفان و تنش بایستی تدابیر شایسته ای از پیش تدارک نمود.

* * *

برخلاف آنچه در اذهان ساده نگر تداعی می نماید و فرهنگ را پدیده ای ثابت و ایستا تصور می نمایند فرهنگ در واقع هویتی پویا و سیال دارد. البته حرکت تحول و پویایی مستمر و متصل هرگز وحدت و هویت فرهنگی یک قوم را برهم نمی زند. همان گونه که حرکت جوهری در چهارچوب فلسفه صدر المتألین هرگز وحدت موضوع و جوهر را از میان بر نمی دارد. آنچه ملاک وحدت است اتصال مستمر جریانات و تحركات فرهنگی به شمار می آید.

بنابراین فرهنگ حوزه تابع شرایط ویژه ای است. فرهنگ همان گونه که پیش از این نیز یادآور کرده ایم با دیگر مقوله های انسانی در ارتباط است. از تمامی آنها تأثیر می پذیرد و بر کلیه آن امور تأثیر می نهد. بنابراین اگر چه خود زیر بنای رفتار اجتماعی و تنظیم کننده روابط انسانی محسوب می گردد اما از سوی دیگر در ارتباط متقابل با دیگر مقوله های انسانی (اقتصاد سیاست تعلیم و تربیت مذهب و...) از تغییر و تحول در آنها توشه می گیرد و امواج تحول را به خوبی باز می تاباند. بنابراین فرهنگ و تحول فرهنگی هم پیش فرض و پیش شرط تحولات دیگر اجتماعی است و هم محصول و نتیجه آن تحولات.

فرهنگ و تکنولوژی

بحث (فرهنگ و تکنولوژی) در قالب و چارچوبی وسیع تر عنوان برجسته تر (فرهنگ و توسعه) را می یابد. صورت مسأله ای که در ابتدای بحث عنوان نمودیم ارتباط میان مقوله تکنولوژی و فرهنگ و ملازمه این دو مقوله در عرصه حیات اجتماعی می باشد. از دو جنبه می توان به مسأله مزبور توجه نمود و آن را تجزیه و تحلیل کرد. جنبه نخست تأثیر فرهنگ بر تکنولوژی (و یا توسعه) می باشد و جنبه دیگر تأثیر تکنولوژی (و توسعه) بر فرهنگ. اگر بخواهیم از جنبه نخست یعنی تأثیر فرهنگ بر تکنولوژی

به مسأله نگاه کنیم مناسب می دانیم پیشاپیش مقدمه ای را خاطر نشان سازیم. در مباحث توسعه پیش از دهه 80 م. صاحب نظران این امر بیشتر بر بُعد اقتصادی توسعه تأکید می. ورزیدند و آنچه به عنوان تحلیل محتوا و یا ارائه راه حلها جهت توسعه و پیشرفت تکنیکی عنوان می گشت به تمامی مهر اقتصادی بر جبین داشت. پس از چند دهه تجربه مکرر نشان داد که دیدگاهها و سیاستهای تک بعدی قادر به ایجاد فرآیند توسعه نیستند و باید در امر توسعه به ابعاد گسترده تر موضوع یعنی ابعاد انسانی قضیه نیز توجه افزون نمود. 16 با پدید گشتن این مهم کم فرهنگ نیز به عنوان بارزترین مشخصه مسائل انسانی در بحث توسعه مورد توجه و بازنگری قرار گرفت. چگونگی این توجه را به تدریج توضیح خواهیم داد.

به اعتقاد غالب صاحب نظران توسعه و پیشرفت تکنیکی در جهان امروز برای اعتلا و پایداری حیات یک ملت ضرورتی اجتناب ناپذیر است. مشکلات جدی ملل مختلف جهت بر آوردن حداقل امکانات بهتر زیستن هر گونه تردید در اعتقاد به ضرورت مذکور را موضوعاً منتفی می سازد. اما این ضرورت یک سلسله لوازم دیگر را نیز در پی خواهد داشت. دلیل این امر بسیار روشن است. توسعه در هر جامعه ساختاری درونی دارد. این جویبار اگر چه به طور مشخص از عوامل بیرونی مدد می ستاند لکن باید از درون هویت و امکانات داخلی جامعه سر چشمه گرفته و عبور نماید. توسعه در معانی مختلف آن محصول مشارکت جمعی آحاد جامعه و پیامد اشتراک مساعی آنان جهت گسترش امکانات و توش و توان مادی و معنوی جامعه می باشد. اما اگر ملت و جامعه ای در یک دوره تاریخی دچار رخوت و سستی و کم تحرکی و به تعبیر دیگر دچار جمود و سکون گشته باشد چگونه می توان آنان را در مسیر حرکت جمعی به سوی یک هدف عالی به قیام و تحرک واداشت؟ اگر این گونه که در طی مباحث پیشین مطرح شد قبول افتد که فرهنگ اساس و مبنای حرکتهای اجتماعی و عامل تنظیم کننده رفتارهای فردی و گروهی به شمار می آید به نظر می رسد که سؤال مزبور پاسخ خود را یافته باشد. از این جهت توسعه در جنبه های مختلف آن مبتنی بر حرکتی آغازین در فرهنگ جامعه می باشد که از آن به عنوان (توسعه فرهنگی) و یا به تعبیر برخی مدققین (فرهنگ توسعه) نام می برند. بنابراین جوامعی در امر توسعه به موفقیت نائل گشته اند که پیشاپیش باورها و ارزشهای فرهنگی مناسبی را در بافت سازمان اجتماعی خویش تزریق نموده اند و عناصری را که باعث کندی و کاستی در امر توسعه اقتصادی و تکنیکی می گردید. از حوزه فرهنگ خویش به تدریج اخراج نموده اند. به تعبیر دیگر در امر توسعه تحولات فرهنگی چه به لحاظ رتبه و چه به لحاظ زمانی مقدم هستند. اکثر تحلیلگرانی که به بررسی و تحلیل تغییرات اجتماعی - اقتصادی در جامعه غربی پرداخته اند و سر رشته کلاف معما گونه توسعه را در جوامع پیشرفته کاویده اند بر این نکته تأکید می ورزند که امر توسعه به عنوان یک جریان تاریخی - اجتماعی به طور عمده و مشخص از تحولات در نگرش بینش جهان بینی و باورهای جمعی افراد جامعه و در یک کلام از حرکتها و دگرگونیهای فرهنگی در آن جوامع آغاز گشته است:

(صنعتی شدن و به دنبال آن تغییر اجتماعی بدون دخالت جهان بینی [فرهنگ] جدیدی که دگرگونی عمیقی در طرز تفکر و روحیه افراد ایجاد نماید امکان پذیر نخواهد بود). 17

بنابراین در مباحث توسعه اگر سخن از طرد فرهنگ سنتی پیراستن زواید فرهنگی تجدد خواهی و پالایش خرافات و عقاید سنتی در میان است همگی به همان دلیل است که یادآور گشتیم یعنی در راه توسعه باید کلیه عناصر و عوامل فرهنگی را به مشارکت و همگونی سازنده با لوازم توسعه فراخواند و عناصر ناهمخوان را که مانعی در راه توسعه محسوب می گردند: به کلی طرد نمود. حتی در پاره ای از دیدگاههای افراطی که توسعه را در تجدد می جویند کلیه باورهای فرهنگی و سنتی گذشته طرد و در مقابل دست یابی به توسعه و تکنولوژی نوین تنها بر پایه تفکر و ارزشهای جدید تصور می گردد:

(به قول دو جون - چی - یین پژوهشگر و جامعه شناس چینی تبار مالزیایی: به عنوان یک پیش شرط در راستای اقتباس تکنولوژی غربی فرهنگ و ارزشهای سنتی می بایست غربی یا نوین (مدرنیزه) گردند به قول این نویسنده روشنفکران آسیایی برای به وجود آوردن شباهت یا صور ظاهری غرب در آسیا شدیداً به فرهنگ و ارزشهای دیرینه خود حمله می کنند. از نظر آنها نهادها و ساختارهای سنتی سد راه نوگرایی (مدرنیزاسیون) هستند.) 18

صاحبان این نظر در اثبات ادعای خویش به تجربه صنعتی شدن غرب همین طور توسعه سریع در کشورهای دیگر: چون ژاپن آلمان شوروی و دیگر کشورهای اقمار استشهد می کنند. آنان معتقدند با بررسی اجمالی تاریخچه تحولات فکری اروپا در دوره رنسانس و پس از آن یعنی قرون پانزده تا هیجده میلادی روشن می گردد که تحولات فرهنگی عمیق در بافت تفکر و اندیشه غربی همان گونه که انتظار می رفت نرم افزار توسعه صنعتی و اقتصادی جوامع غربی را فراهم آورد و روند رو به فزونی این حرکت به صورت چرخه وار (تحت تأثیر متقابل نرم افزار فرهنگ و سخت افزار صنعت و اقتصاد) تا زمان حاضر نیز به رشد و تکاثر خویش ادامه داده است. 19

تجربه توسعه و صنعتی شدن ژاپن نیز که امروزه گوی سبقت را از همگنان ربوده است حکایت از تأیید همین مهم دارد این که روند توسعه در جامعه ژاپن در تمامی جوانب با سرعت و شتابی مضاعف و یا مدیریت و انسجامی قوی تر انجام پذیرفته است. کشور ژاپن اگر چه به لحاظ ظواهر و پوسته فرهنگی و اعتقادات و آیینهای مختلف مذهبی و اخلاقی جامعه ای سنتی و خرافات زده می نماید و این امر در وهله نخست برای تمامی تحلیل گران امر توسعه عجیب به نظر می آید زیرا به اعتقاد آنان چنین اعتقادات و باورهای خرافی و سنتی به هیچ وجه نسبت و تلایمی با مسأله تجدد و پیشرفت ندارند لیکن با تامل کافی و ژرف در ساختار و محتوای فرهنگی آن سامان روشن می گردد که مردم ژاپن با تغییراتی چند نسبت به برخی از عناصر فرهنگی خویش به خوبی از عهده تلایم و سازگاری میان باورها و ارزشهای جمعی و شرکت فعال و مستمر و مجذانه در امر توسعه و پیشرفت بر آمده اند. 20

پس از این باور سؤال اساسی این است که عناصر لازم در فرهنگ توسعه از چه نوع مقولاتی می باشند؟
و چه باورها و بایدهایی به عنوان نرم افزار توسعه شناخته شده اند؟

گفته های صاحب نظران بیانگر این است که عناصر مزبور عبارتند از:

1. دنیاگرایی
2. عقل گرایی.
3. تجربه گرایی و علم گرایی.
4. قانون گرایی (اعتقاد و ارزش گذاری برای نظم پذیری اجتماع).
5. فرد گرایی.
6. تحول گرایی و تجدد خواهی.
7. پراگماتیسم و عمل گرایی (احترام و اصالت قایل شدن برای کار به عنوان یک ارزش بسیار والای انسانی - اجتماعی).
8. فزون طلبی.

همین طور برخی عناصر دیگر که ذکر آنها لازم به نظر نمی رسند اما برای این که مقصود از این فراز بیشتر روشن شود توضیحات چندی درباره برخی از عناصر یاد شده که در بحث تکنولوژی و فرهنگ دینی توجه بیشتری را به خود معطوف می دارند مطرح می سازیم:

علم باوری و عقل گرایی

اگوست کنت مؤسس تفکر پوزیتیویسم در طبقه بندی معروف خود دوره‌های مختلف اندیشه و فکر انسان را در طول تاریخ به سه بخش تقسیم می کند: 21

1. دوره ربانی که در این زمان انسان کلیه حوادث عالم را با استناد به اساطیر و ارباب انواع و خدایان آب و باد و... به تبیین می نشیند و این خدایان افسانه ای هستند که حوادث عالم را برانسان محتوم و مقدر می سازند و اندیشه و تمامی باورهای او را ه تسخیر خویش در می آورند

2. دوره ما بعدالطبیعه یعنی دوره نسبت دادن حوادث و پدیده ها به قوای نهانی درون اشیا و ترسیم نمودن غایاتی برای هر یک از آنها و تبیین تمامی حرکات و دگرگونیهای عالم طبیعت بر اساس قوا و غایات مرموز.

3. دوره علمی - تحصلی یعنی دوره ای که انسان با پشت سر نهادن ارباب انواع و خدایان افسانه ای فرو گذاردن باورهای کهنه درباره قوای نهانی اشیا که هیچ وجه قابل شناخت نبودند حوادث و پدیده های عالم را براساس ارتباطات محسوس و تجربی تبیین می سازد. یعنی اگر سنگی را از بالا رها سازیم این سنگ قطعاً زمین فرود خواهد آمد اما نه به دلیل مشیت خدایانی که اصل وجود آنها محل تأمل و سؤال است و نه به دلیل میل طبیعی سنگ به غایت نهایی خود بلکه صرفاً به دلیل یک ارتباط محسوس و تجربی که متکی به جرم سنگ و زمین و فاصله این دو با یکدیگر است و به سادگی تحت یک فرمول و رابطه تجربی تبیین می گردد. گردش سیارات به دور خورشید فعل و انفعالات شیمیایی کلیه فعالیتهای ارگانیزم بدن رویدادهای اجتماعی و اقتصادی رخدادها و پدیدارهای روانی انسان و... مسائلی از همین دست می باشند که معلول عواملی طبیعی تجربی و محسوس بوده و با تکیه بر تعقل و معیارهای تجربی قابل دسترسی بررسی و تبیین می باشند.

به اعتقاد اگوست کنت وجه تمایز انسان نوین و انسان در دوره های گذشته در طرز نگرش آنان به عالم و پدیدارهای آن است. انسان جدید شدیداً تعقل گرا علم گرا و تجربه گراست. به همین دلیل اعتقادات و ارزشهایی را به قلمرو فرهنگی خویش راه می دهد که با مقولات مزبور هماهنگی داشته باشند. انسانهای گذشته هرگونه تغییر و دگرگونی و فراز و نشیب را مستند به اراده و مشیت خدا و یا خدایان می دانستند و بنابراین سخت گرفتار توهمات تقدیرگرایانه بودند. پس می بینیم که تقدیرگرایی فرزند تفکر قدیم است. اما تفکر نوین متکی بر شناخت تجربی اشیا و روابط میان آنهاست و بارهایی از کابوس تقدیر امید دارد که با شناخت علل و عوامل طبیعی پدیدارها برحل مشکلات و معضلات طبیعی توفیق یابد و این محصول تفکر نوین است.

پر واضح است اگر در ظرف باورهای انسان همه چیز و از جمله سرنوشت و اراده او همچون مهره های شطرنج در دست بازیگر روزگار به حرکت و جابه جایی در آید دیگر نه جایی برای تفکر و تحول باقی می ماند و نه موقعیتی برای کوشش و تلاش مستمر. انسان بیش از آن که با اراده و تلاش جدی خود به نهال خودرویی که می بالد و می طراود و رشد می کند بماند به چوب خشکی خواهد ماند که

باید آن را با دست تقدیر بر افراشت و سمت و سوی داده در تفکر و اندیشه فلسفی غرب عقلانیت و تجربه باوری به معنایی که توضیح دادیم مورد قبول می افتد و اساس و محوری برای حرکتها و فعالیتهای آنان قرار می گیرد. غربیان معتقدند که پیشرفت و توسعه تمدن صنعتی را تا حدود بسیاری مرهون این شیوه تفکر می باشند و بر این باورند که در جوامع تقدیرگرا یعنی در جوامعی که سررشته پیش آمدها و حوادث عالم را در اراده ای بیرون از مجموعه عوامل طبیعی جستجو نموده و همه وقایع را محتوم و محکوم آن مشیت می دانند به طور معمول حرکتی در جهت رشد و پیشرفت و توسعه انجام نخواهد پذیرفت و یا اگر هم صورت گیرد بر اثر اصطکاک و تماس بسیار با باورهای موجود جامعه به کندی پیش خواهد رفت. و بالطبع در مسیر رقابت اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی با دیگر جوامع توسعه یافته سنگینی و ثقل بر عقب ماندگی و رخوت را همواره تحمل خواهد نمود. بنابراین علم گرایی و تجربه باوری و در تعبیر دیگر عقلانیت به عنوان یک باور اعتقاد و ارزش عمومی از مهمترین شاخصهای تعریف شده در فرهنگ توسعه می باشد و از این روی بسیاری از صاحب نظران توسعه بر این باورند:

(آموزش توسعه باید فرد را متفکر و خرمند سازد و زندگی و فعالیت عقلانی را معیار کوشش وی قرار دهد) 22

در تفکر و فرهنگ توسعه انسانها باید به صورت یک باور جمعی به علم تجربه و تعقل اعتقاد داشته باشند و بر این باور مصمم باشند که خدا نیز انسان را برای حل مشکلات طبیعی خویش مجهز به امکاناتی طبیعی نموده است و مسیر طبیعی پیشرفت و تعالی نه از دل معجزات و امور خارق العاده بلکه با بهره برداری از همین امکانات عادی و طبیعی انجام خواهد پذیرفت. دنیاگرایی دیدگاهی مثبت و مشتاقانه نسبت به دنیا داشتن تحقیر نکردن و به استهزا نگرفتن تلاشها و فعالیتهایی که لااقل چهره و پوسته آن دنیوی و مادی دارند جزو لوازم لاینفک توسعه به شمار می آید. برای پیشرفت در جهان مادی و پذیرش و تحمل رقابتهای سنگینی که در این راستا انجام می پذیرد باید دنیا و کلیه لوازم مادی آن را به رسمیت شناخت. برای آن ارزش قائل شد و به تلاش برای بهتر ساختن و جهان مادی به عنوان یک هدف مطلوب چه در شعاع فردی و چه در قلمرو مسائل اجتماعی به دیده اعتبار نگریست.

به زیستن دنیوی در کنار خیرجویی آخروی باید همدوش و همسنگ قرار گیرد و هیچ یک بر دیگری رجحان نیابد. دیدگاه مزبور که از طرف عالمان توسعه مطرح گردیده است سخت اعتقادات زهدگرایانه مذهبی را مورد هجوم قرار می دهد. آنان بر این باورند که انسانها با اعتقادات و ارزشهای زاهدانه و صوفیانه هرگز قادر نخواهند بود در امر توسعه و پیشرفت نقشی فعال و سازنده ایفا نمایند و جامعه غربی نیز زمانی به گوهر توسعه و تمدن صنعتی دست یافت که چشم از تفکرات و تخیلات زاهدانه فرو بست و بهبود شرایط مادی و دنیوی را وجهه آمال خویش ساخت:

(عنصر مهم دیگر مؤثر در توسعه اقتصادی در محدوده فرهنگ غرب در دوره زمانی مورد بحث خواست مردم برای اصلاح شرایط و کسب ترقیات مادی بود. از زمان ظهور یومانیسم [انسان گرایی] در قرون وسطی به این طرف در فرهنگ غرب مفاهیم جدیدی شکل گرفته و اهمیت یافته بود که یک دلبستگی کاملاً مشروع انسان خود انسان است که تمامی ظرفیتهای بشر با تحقیر رفاه مادی نمی تواند بروز و ظهور پیدا کند... لذا با اطمینان می توان گفت که در پایان سده هیجدهم یکی از ایدئولوژیهای بنیادین فرهنگ غرب خواست عمیق مردم در دستیابی به شرایط مادی بهتر بر روی همین کره خاک بود.) 23

ویژگی مزبور در ارتباط با رهبران و جهت دهندگان حرکتهای اجتماعی از حساسیت و جدیت افزونتری برخوردار است. فرق بسیار است میان جوامع مردمان و رهبرانی که توسعه را به عنوان یک ضرورت برای بقای خویش و تأمین آیندگان جامعه بالاچار از روی اضطراری پذیرند یعنی بدان به عنوان شر لازمی که چاره ای از قبول آن نیست می نگرند و میان آنان که توسعه و هرگونه حرکت

بهبود بخش و سامانده به نظام مادی زندگی را به عنوان یک هدف اصیل مطلوب و مطلقاً محدودیت ناپذیر وجهه آمال خویش قرار داده اند و تفکر توسعه نیامند طرز تلقی و نگرش اخیر است. در کشورهایی که توسعه نرخ رشد افزونی را نشان می دهد و منحنی توسعه همواره سیر صعودی می پیماید هرگز دنیا به عنوان پدیده ای منفور و زشت تلقی نمی گردد. دنیا شرّ لازم نیست که به هر صورت باید وجودش را به سختی تحمل نمود بلکه جزئی مطلوب و دوست داشتنی از وجود و زندگی انسان است.

فزون طلبی و تجدد خواهی

فزون طلبی و نوگرایی از خصلتهای درونی نوع انسان است. اما ظهور و نمود این ویژگی به عنوان خصلت اجتماعی و تجلی آن به عنوان ارزش ملی و فرهنگی از فرآورده های عصر نوین تکنولوژی می باشد. در فضایی از باورها که همه چیز رو به رشد و فزونی تلقی می گردد و جهان همچون انبانی از خواسته ها و آرزوهای اشباع ناپذیر انسانی به طور مداوم در حال متورم شدن است بالطبع فزون خواهی و تجدد طلبی نه یک باور که به یک ارزش جمعی تبدیل خواهد گشت و این که (تا چه حد؟ و تا کجا؟) سؤال و پرسشی بی معنی تلقی می گردد.

آهنگ توسعه با آهنگ خواهشهای انسان هماهنگ می گردد و رشد سریع و روز افزون در امر توسعه جز با آتش فکندن در خرمن این خواهشها و آمال امکان و تصور نمی یابد. از این روی در جوامع صنعتی انسانها باید بیشتر بخواهند و بیشتر بجویند. [در] چنین جامعه ای باید انگیزه هایی چون مطلوبیت صعود به پایگاه های عالیتر اجتماعی و کسب رفاه مادی و معنوی بیشتر در نتیجه فعالیت افزونتر را در اعضای خود ایجاد کند؛ زیرا در غیر این صورت کل جامعه نخواهد توانست به مراحل عالیتر تکاملی دست یابد. صریحتر بگویم یکی از مهمترین ارزشهای حاکم بر چنین جامعه ای فزون طلبی اجتماعی فرد است. (24)

تکنولوژی و فرهنگ دینی

لازم می نمود در این بخش جمع بندی مختصری از مطالب بخشهای پیشین داشته باشیم. آنچه از مجموعه نظریات و بررسیهای گذشته به دست می آید چنین است: جوامع مختلف چه مذهبی و چه غیر مذهبی در شرایط دشوار کنونی راهی به سوی بقا و سربلندی نخواهند داشت جز این که ظرفیتهای مادی و معنوی خود را جهت دست یافتن و بر طرف کردن نیازهای عمومی جامعه گسترش دهند. علل و زمینه های متنوع سیاسی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی چه در سطح گسترده ملی و چه در شعاع گسترده تر بین المللی شرایطی فراهم آورده است که تمامی ملتها و دولتمردان به این مهم (پیشرفت و توسعه صنعتی و اقتصادی) به عنوان ضرورت اجتناب ناپذیر و غایب القصوای آمال و آرمانهای خویش بیندیشند. بنابراین روند توسعه اگرچه در کم و کیف آن چند و چون فراوان است اما در مقبولیت عام و بین المللی آن حرف چندانی وجود ندارد.

یاد آوری این نکته نیز مناسب و بایسته می نماید: پیشرفت صنعتی و تکنیکی اگر چه معادل با توسعه قرار نمی گیرد لیکن بدون تردید بخش عظیمی از این فرآیند را خواهد پوشاند.

همچنین باید یادآوری نمود: نسبت به این موضوع بسیاری از محققین تصریح نموده اند که توسعه نیز همچون تمامی پدیده ها زمینه های خاص خود را می جوید و بخش عمده ای از مشکلات کشورهای مختلف بویژه کشورهای توسعه نیافته در این مسیر ناهموار ناشی از فراهم نیاموردن زمینه های خاص اجتماعی - فرهنگی توسعه می باشد - بنابراین برای دست یافتن به توسعه باید بهایی را پرداخت قواعدی را پذیرفت و به اموری گردن نهاد. باورها و بایدهایی را داخل و اعتقادات و ارزشهایی را خارج نمود. در همین موقعیت است که

صورت مسأله ما نمود و ظهور می یابد. با توجه به مختصات بایسته فرهنگی در تفکر توسعه آیا مختصات مزبور با مشخصات تفکر دینی منطبق می افتند؟

آیا قواعد و فرمولهای مربوط به توسعه با قواعد ترسیم شده در فرهنگ دینی یگانه اند؟ آیا می توان هم دیندار بود وهم متجدد؟ در صورت تعارض میان قواعد دینداری و توسعه به تأویل کدام یک روی آوریم؟ آیا به پاره دوزی و رفوی فرهنگ دینی یعنی باورها و ارزشهای آن برای تطابق کامل با قامت توسعه اقدام نماییم و یا این که برای توسعه تفسیر و تبیین و غایت و مسیر جدیدی جستجو کنیم؟

سؤالات مزبور و بسیاری پرسشهای دیگر معضلاتی است که تاکنون کمتر پاسخ صریح و قطعی یافته اند.

البته در این بین عواملی باعث تشدید و پیچیدگی این معضل و عوامل دیگری باعث تعدیل آن می گردد. از طرفی عامل اضطراب و شتاب هندسی گونه مسابقات جهانی در حرکت به سوی توسعه و رشد اقتصادی و تکنیکی در سرتاسر جهان و مشاهده عینی این واقعیت که در جهان پر رقابت کنونی توسعه یافته در اکثر صحنه های سیاسی اقتصادی فرهنگی و اجتماعی غالب است و توسعه نیافته در هر یک از صحنه های مزبور مغلوب و پایمال شده باقی می ماند تمامی احساسات و افکار متفکران را در محاصره خویش سخت می فشارد و آنان را هر چند دارای عنوان (روشنفکر دینی) از موقعیت انتخاب راه و گزینه دیگر فرو می نشاند.

اما از طرف دیگر بحران تمدن غرب که خود محصول و ثمره همین توسعه و پیشرفت تکنیکی می باشد افکار و باورهای خوش بینانه را در قضاوت نسبت به توسعه به تردید و بازنگری و انتخاب بهینه وا می دارد.

در ضمن همان گونه که یادآور شدیم تفکر توسعه خود از زمان پیدایش تاکنون مداوماً دستخوش تغییر و تحول بسیار گشته است و مفهوم و محتوا و اهداف و امکانات آن همواره با گسترده تر شدن بینشهای متنوع انسانی مورد بازنگری و تجدید نظر قرار گرفته است. باری مجموعه عوامل یاد شده باعث می گردند که روشنفکران و اندیشه وران دینی در مواجهه با تفکر توسعه در عین توجه عالمانه و همراه با سعه صدر باحزم و احتیاط افزونی گام بردارند.

پیش از این به طور ضمنی اشاره کردیم و اکنون به صراحت بیان می داریم: کم نیستند محققانی که معتقدند مذهب و اندیشه های دینی از عوامل باز دارنده در مسیر توسعه کشورهای جهان سوم محسوب می گردند. البته هم ایشان تأکید می دارند که مرادشان از مذهب نه اندیشه های اصیل آن بلکه مجموعه ای از تفکرات خرافی و سنتی است که باتزریق بر پیکره فرهنگی اجتماع مغز و روح افراد جامعه را گرفتار بیماری ثبات و سکون نموده است و آنها را انسانهایی کاهل و تن پرور و چشم انتظار تقدیر الهی بر آورده

است. یکی از این محققین گونامیردال مفسر و اندیشه ور کوشا در امر وسعه کشورهای آسیایی بویژه کشورهای آسیایی جنوبی می باشد. وی در کتاب (درام آسیایی) که از برجسته ترین نوشته های او می باشد چنین می نگارد:

(مذهب البته مهم است اما مراد تفسیر متون کهن دینی و حکمت دینی و الهی که حاصل تفکر قرون و اعصار باشد نیست. مذهب را باید به صورتی که در دنیای واقع میان مردم رواج دارد بررسی کرد؛ یعنی مجموعه پیچیده ای از معتقدات و ارزش گذاریهای بسیار عاطفی توأم با آداب و تشریفات که مجوز تقدیس یا (تابو) بودن یا تغییر ناپذیری نظامات اجتماعی و روشهای زندگی و ایستارهای موروث است. اگر مذهب را به این معنی جامع و واقع بینانه بگیریم معمولاً به صورت قدرتی عظیم برای رکود اجتماعی عمل می کند. مؤلف موردی را به خاطر ندارد که امروز در آسیای جنوبی مذهب موجب اصلاحات اجتماعی شده باشد چه رسد به اینکه تحقق افکار تجدد خواهانه را تسریع کرده باشد...) 25

تی . بی . باتامور جامعه شناس مشهور نیز که مطالعات گسترده ای درباره ابعاد مختلف توسعه در کشور هند انجام داده است در ارتباط با تعارض اندیشه های دینی آن سرزمین با تفکر توسعه می نویسد:

(... خود جامعه هندی ... پیش از آن که دوره تسلط انگلیس تکنولوژی غربی و مفاهیم غربی ترقی را در آن وارد سازد جامعه نسبتاً ایستایی بود... آئین هندی... آرمانی را تبلیغ می نمود که توجه انسانها را از بهبود مادی پرحذر می داشت. فرهنگ هندی... از حیث جهت گیری اساساً جنبه دینی داشت و به جهان دیگر متوجه بوده است. به علاوه... می توانیم با (بیوری) هم رأی باشیم که تا وقتی آئین دینی (مشیت الهی) حکمفرما بود آئین ترقی نمی توانست قدر است کند و حتی فراتر رویم و بگوییم که نظریه های ترقی و توسعه تنها در جوامعی می توانستند نافذ باشند که آئینهای دینی به طور کلی به مبارزه خواسته می شدند و غیر دینی شدن حیات اجتماعی پیشرفت می کرد) 26

البته باور ماست که اسلام آیینی کاملاً مترقی و بالنده است و بالطبع در امر توسعه نباید در ارزش و باوری آن به عنوان عامل مؤید تردید نمود اما نگاه و باور کسانی که از بیرون به تعالیم اسلام و تبلور عینی این آئین در رفتار و عملکرد مسلمانان نظر می افکنند جز این است: (یکی از دشواریهای اساسی برنامه ریز اجتماعی درک و فهم این مسأله است که مجموعه ای خاص از باورهای شخصی و عاداتهای سنتی تا چه اندازه می تواند عقاید و رفتارهای جدید را تحمل کند. این مسأله تا چه حد صحیح است که جامعه ای اسلامی که سنگ محک آن تعلیمات قرآنی است تعلیماتی که عملی و صریح هستند مشوقی مؤثر برای رشد فعالیتهای نوین رفاه اجتماعی فراهم آورد؟) 27

تردید مزبور در بسیاری از نوشته های مستشرقین و غربیان وجود دارد. به اعتقاد آنان از دلایل عقب ماندگی مسلمانان پس از دوره شکوفایی تمدن اسلامی وجود اعتقادات و باورهایی در بافت و سازمان اندیشه و فرهنگ مسلمانان است که باعث خمودی گندی و کاستی و افسردگی آنان در مواجهه با مشکلات و ناهمواریهای زندگی و ایجاد بی انگیزگی در تحرک فردی و اجتماعی می گردد. اعتقاد به قضا و قدر و سرنوشت محتوم بشری (جبر) دلزدگی نسبت به دنیا تحقیر رفاه مادی تعلقات زاهدانه و صوفیانه فقدان تفکر عقلانی و متکی بر علم باوری و تجربه اندوزی در برآوردن مشکلات طبیعی نمونه هایی از این دست می باشد که مسلمانان را در مسیر پیشرفت و تعالی در قرون اخیر سخت زمین گیر و بی تحرک ساخته است.

استاد مطهری در کتاب (انسان و سرنوشت) پس از ذکر خصائل فرهنگی که از طرف متفکرین غربی عامل انحطاط مسلمانان هستند در رابطه با اعتقاد به جبر و سرنوشت محتوم انسان می نویسد:

(ویل دورانت در تاریخ تمدن پس از آن که به مضمون آیاتی از قرآن در زمینه علم و مشیت الهی اشاره می کند و می گوید جبریگری از لوازم تفکر اسلامی است می گوید: (در نتیجه این اعتقاد مؤمنان سخت ترین مشکلات زندگی را با قلبی مطمئن تحمل می کردند ولی همین عقیده در قرون اخیر مانع پیشرفت عربان شد و اندیشه آنها را از کار انداخت.) 28

باری غرض از نقل گفته ها و نظریات نه تأیید آنها بلکه به منظور روشن شدن صورت مسأله مورد بحث است. براستی آیا جامعه اسلامی با تفکرات و میراث بالفعل فرهنگی آن که عینیت عمل و حرکت افراد جامعه را رقم می زند قادر به فراهم آوردن نرم افزار توسعه در این سامان خواهد بود؟ آیا در این راستا و برای رسیدن به چنین مقصودی نیازمند تغییر و اصلاح و مرمت و یا حتی تأسیس بنای جدیدی می باشد یا خیر؟

البته تصدیق می‌کنیم که میراث فرهنگی جامعه ما در ابعاد و مشخصات مختلف آن تنها وامدار مذهب و تعالیم دینی نبوده و نیست. بلکه از خصایص ملی جغرافیایی و تبادلات متنوع فرهنگی با فرهنگهای بیگانه نیز توشه‌های فراوانی اقتباس نموده و به همراه دارد. پیش از یافتن پاسخی بر پرسش یاد شده مناسب است. به رویداد مشابهی که چند قرن پیش از این با طرح تفکرات اصلاح دینی به روند توسعه صنعتی در غرب کمک و مدد رساند اشاره داشته باشیم:

پروتستانیزم و تمدن صنعتی

انقلاب و تمدن صنعتی پدیده‌ای منحصر به فرد در طول تاریخ بشری است. پدیده‌ای یگانه و منحصر به فرد را به دشواری می‌توان در ترازوی ارزشیابی علمی مورد مذاقه قرار داد و با ابزار تجربه به تحلیل جامع آنها نشست. اما حتی پدیده‌هایی از این دست نیز دارای ابعاد و جنبه‌های گوناگونی هستند که امکان تحلیل و تجربه مکرر از زوایای متفاوت را امکان‌پذیر و در دسترس می‌سازد. صاحب نظران معتقد: برای تحلیل و یافتن نموداری از رویداد تاریخی انقلاب صنعتی؛ بایستی زمینه‌های پیش از تولد این مهم را جستجو کنیم. انقلاب صنعتی فرزند حوادث و رویدادهای پیشین است.

عمده‌ترین و جدی‌ترین نمایی که از حوادث دوره پیش از آن به خاطر داریم رویداد عظیم رنسانس است که خود فراگیر عناصر و زیر پدیده‌های متعددی است.

می‌دانم پدیده‌های سیار و تدریجی الحصول تاریخ دقیق تولدی بر شناسه تاریخی خویش ثبت ندارند اما آنچه از اوراق تاریخی بر می‌آید آغاز و تولد رنسانس را به اوائل قرن پانزدهم میلادی بازمی‌گرداند.

رنسانس را که به معنای نوزایش است غریبان به عنوان ولادت دوباره علم هنر ادب و فرهنگ می‌شناسند. آغاز حیاتی دوباره در کالبد خشکیده انسان غربی. ولادت دوباره انسان پس از دوره سیاه قرون وسطی. شک نیست که تحولات این دوره واکنش عمیق و گسترده‌ای در برابر یک هزاره رنج تیرگی و خفقان تحمیل شده توسط اربابان کلیسا و بیانگر عزم عمومی ملتی آزار دیده و اختناق کشیده برای پردازش دوباره هویت فردی و اجتماعی خویش بود. در این دوره همه عوامل دست به دست هم می‌دهند تا این عزم و تصمیم نهانی جامعه عمل به خود پوشد. نویسندگان دانشمندان عالمان تجربی هنرمندان شاعران نقاشان صنعتگران توده مردم وحدتی عالمان و نوگرایان مسیحی و... در این فرآیند به سهم خویش نقش داشته و در فراهم آمدن آنچه چند قرن پس از آن تکوین یافت شرکت داشتند.

بنابراین تمدن صنعتی در واقع منزلگان بعدی جریان و حرکت رنسانس است که هم به لحاظ زمانی و هم به لحاظ محتوایی متأخر از آن می‌باشد. آنچه در این بین بسیار مهم می‌نماید و برای بحث ما نیز بسیار حایز اهمیت نقش مذهب در این فرایند و جایگاه آن در معادلات چند قرن اخیر اروپاست.

رنسانس در واقع بستر فرهنگی انقلاب و تمدن صنعتی را فراهم آورد. در این موضوع شکی نیست. پرسش این است که مذهب تا چه حد در تکوین و تطور رنسانس نقش مثبت و یا منفی ایفا نموده است؟

همه ما نام (لوتر) و (کالوین) را شنیده ایم. لوتر مؤسس تفکر پروتستان و کالوین دنبال کننده راه او می باشد. هر دوی آنان به تغییر و اصلاح تعالیم مسیحیت می اندیشیدند.

سیستم تفکری که آنان به پیروان خویش ارائه دادند در بر دارنده جنبه های متنوعی بود و در ابعاد مختلف سعی در تغییر یا ترمیم نواقص تفکر کاتولیک داشت. در محدوده باورها و بایدها جوامع مسیحی که گویا از یک هیپوتیزم هزار ساله چشم باز نموده بودند. دیگر اندیشه های قشری و منجمد اربابان کلیسا را بر نمی تافتند.

نگاه آنان متوجه به باورها و ارزشهای جدیدی بود که علاوه بر آخرت دنیای آنان را نیز سامان بخشید مسیر زندگانی را بر آنان هموار ساخته و اهمیت به انسان و خواسته های او را بر صدر توجه نشانده. به علم و تجربه باوری بها دهد و عقلانیت را جایگزین تقلید و رهبانیت سازد. دنیایی بسازد که در آن تلاش برای بهبود شرایط زندگی فردی و اجتماعی نه تنها مطرود و مردود شمرده نشود بلکه تقدس یافته و در کنار دیگر وظایف متدینین اولویت و بها یابد. این انتظارات به خوبی در چارچوب تعالیم پروتستان بر آورده می گردید.

(رنسانس عکس العملی بر ضد زهد و توجه به دنیای دیگر همراه آورد و عقول مردم را به زندگانی که بر روی همین ستاره زمینی تواند داشت متوجه کرد. جنبش اصلاح دینی [پروتستان] همه کوششهای انسانی را که در راه خدا انجام می شد جنبه تقدس دینی داد.) 29

از سوی دیگر جریان فرهنگی تمدن صنعتی که سخت با اغراض سرمایه داری و سوداگری در هم تنیده بود نیازمند متمم و مکملی بود که هم توجیه گر اغراض مزبور باشد و هم توسعه دهنده آنها در سطح عمومی اندیشه و باورهای جامعه. در این راستا اندیشه های مساعد دینی می توانست به خوبی هدف مزبور را تأمین و تدارک بخشد. بنابراین دنیاگرایی و مطلوبیت دنیا جویی از محورهای تعالیم پروتستان قرار می گیرد و به تمهید و زمینه سازی تمدن صنعتی مدد بسیار می رساند:

(کالوین بنیانگذار شکل نوین از پروتستان بود. کالوین می آموخت که ه بازرگان و صاحبکاری بایستی تا حد ممکن بر ثروت خود بیفزاید زیرا که این ثروت را خداوند به او سپرده است بهره کشی از کارگران مزد بگیرد و نزد پیروان کالوین به امری خداپسند مبدل شد... کلیسای پروتستان می گفت اگر کسی از موقعیتش برای جمع آوری ثروت دنیا استفاده نکند به خدا خدمت نکرده است.

اگر خدا به شما راهی را نشان دهد که از راههای دیگر با منفعت تر باشد و شما این راه پر منفعت را انتخاب نکنید و راه کم منفعت تر را در پیش گیرید با این کار از دستور و خدمت به خدا سرباز زده اید.) 30

علم گرایی و علم باوری در شکل تجربی آن رکن دیگری بود که بنای رفیع تمدن صنعتی را استوار می ساخت. نقش این عامل به عنوان موتور محرک تمدن صنعتی بر هیچ کس پوشیده نیست. کلیسای کاتولیک که تا پیش از رنسانس علم را در منطق و الهیات خلاصه می نمود سخت مروج و حامی شیوه تفکر نظری (قیاسی) بود به هیچ وجه توانایی همراهی و همگامی با گامهای بلند علم باوران و تجربه گرایان دوره رنسانس و پس از آن معماران تمدن صنعتی را نداشت و باز هم این تفکر پروتستانیزم بود که عملاً با آشتی تفکر دینی و تفکر علم باورانه هم به حیات مذهب و هم به گسترش فرهنگی رنسانس مدد رساند و نه تنها به علم گرایی و تجربه باوری اصالت بخشید بلکه آن را در راستای حمایت و تأیید تفکر دینی تلقی نمود:

(پروتستانیزم در مقابل علم گرایش کاملاً مساعد و مناسب و فعال و پذیرا داشته است تا کاتولیسم.... تجربه گرایی قرن هفدهم برای پروتستانهای متقی وسیله ای بود برای جستجوی خدا در طبیعت. این وسیله باعث نزدیکی به خدا می شد در حالی که روش تفکر فلسفی و متافیزیکی باعث دوری از خدا می گردید.... به عقیده مرتون این حرکت را می توان در رابطه مبانی و تعالیم مذهبی دانست که از آموزشهای کالون سرچشمه می گرفت. این تعلیمات در حقیقت عاملی بود در به وجود آمدن روحیه ای جدید و جهت دادن به ارزشهایی که پیروان خود را به سوی علوم طبیعی سوق می داد. اخلاق پورتیانی و فرهنگ طبقه بورژوا با در آمیختن با هم نهایتاً تأثیر عمیقی بر طرز فکر جامعه تکنولوژیک جدید گذاشتند. می توان تصدیق نمود که بدون این پیوند مذهب و فرهنگ طبقه مسلط که در قرون هفده و هیجده اتفاق افتاد جامعه غربی با آنچه که امروز هست تفاوت بسیار زیادی می داشت.)³¹

تفکر پروتستانیزم از دو عامل مهم در زندگی متدینین بهره جست و با هم آهنگ نمودن آندو توانست حرکت عظیمی در سطح جوامع پروتستان ایجاد نماید. از طرفی مؤمن پروتستان به این می اندیشید که چگونه کلیه اعمال و انگیزه های خویش را با احکام و فرامین الهی منطبق سازد و از طرف دیگر سخت درگیر مسائل و انگیزه های طبیعی و شخصی خویش بود. شاید موفق ترین شیوه تفکر دینی نگرشی باشد که تناقض میان این دو جهت را بر طرف نماید و تفکر اصلاح دینی (پروتستانیزم) دقیقاً بدین مقصود جامه عمل پوشید و کلیه انگیزه های پیروان خود جهت موفقیت در کار افزون و دقیق وقت شناسی و نظم سودجویی و فزون طلبی پس انداز و انباشت هر چه بیشتر سرمایه و غیره را صبغه ای مقدس بخشید و به این ترتیب در جمع دنیا و آخرت و دین و عقلانیت موفقیتی کم نظیر به دست آورد.

(... از آن جایی که ایمان حقیقتی در نمونه رفتاری شناخته می شود که به مسیحی مؤمن امکان می دهد به وعده خدا تحقق ببخشد. او گمان می کند که آن نشانه را در یک زندگی شخصی مو به مو منطبق با احکام الهی و در کار آبی و ثمر بخش بودن اجتماعی که با خواست پروردگار متناظر است می یابد. این کارآبی اجتماعی شامل موفقیت در فعالیت شغلی است. بدین سان کار مفیدتر و ثمربخش تریکی از جلوه های تحقق وعده خدا و یک نشانه برگزیدگی مبتنی بر زندگی زاهدانه و توأم با تقواست... به سخن دیگر موفقیت در کار رسالت شخصی را تحکیم می کند... زیرا تنها بنده برگزیده خداست که صاحب یک کار ثمربخش است... [بنابراین] مؤمن پروتستانی نه با پشت کردن به دنیا به شیوه ای صوفی مآبانه بلکه با

پرداختن به حرفه ای مفید در دوره زندگی بار ایمانش رابه دوش می کشد. سلوک ریاضت گرانه با اتکا به خواست خدا به عقلانی کردن همگانی هستی کمک خواهد کرد. نظارت دائمی بر نفس با اراده ای تزلزل ناپذیر نتیجه اش عقلانی کردن رفتار فردی تا سطح مدیریت اقتصادی بوده است. بدین ترتیب مؤمن پوریتونی استعداد ویژه ای در سازمان دادن بنگاههای اقتصادی و به یک

ضرب عقلانی کردن اقتصاد پیدا می کند. با وصف این آیا توفیق شغلی و حرفه ای که عموماً به افزایش ثروت که با سادگی و درستکاری زندگی که مدام تحت اوامر خداست منافات دارد عملی می گردد مؤمن پروتستانی را دچار تناقض نمی کند؟ به هیچ وجه آنچه محکوم شدنی است تحصیل ثروت نیست بلکه استراحت در تملک و لذت بردن از ثروت با پی آمدهایش چون تن آسایی و هوسهای نفسانی است...)³²

نقل و تحلیل این گفته ها نباید باعث سوء برداشت شوند منظور این نیست که تمدن صنعتی و سرمایه داری صرفاً معلول تفکر اصلاح دینی است بلکه غرض تبیین این نکته است که تمدن مزبور تا حدود بسیار زیادی در زمینه سازی فرهنگی خود و مدار تفکر پروتستان است و قراین معتابهی بر این مطلب گواهی می دهد. به یکی از این قراین ماکس وبر جامعه شناس پر آوازه قرن نوزدهم در تحقیقات

بلند خویش درباره جامعه شناسی دینی اشاره دارد. وی در کتاب (اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه داری) که پس از سفر وی به آمریکا و مطالعاتش درباره سرمایه داری معاصر و ارتباط آن با تعالیم کالون و لوتر نگاشته شده است 33 بر این باور است که پیشرفت و تمدن کشورهای سرمایه داری غرب به شکل کاملاً محسوس و برجسته ای با میزان اقتدار و نفوذ تفکر پروتستان در کشورهای مزبور ارتباط و بستگی دارد. بر این اساس جغرافیای تفکری را ترسیم می نماید که در آن کشورهایی که از تفکر اصلاح دینی بهره افزونتری یافته اند به همان میزان از تمدن و پیشرفت نیز برخوردارترند:

(ماکس و بر جغرافیایی دارد به اسم جغرافیای فکری... با توجه به جغرافیای اروپا می بینیم که در مغرب قاره اروپا انگلستان است و بعد فرانسه و بعد سوئیس و بعد بلژیک ایتالیا و بعد می آید در جنوب به اسپانیا...)

بعضی از این کشورها پروتستان هستند. بعضیها کاتولیک هستند. در بعضی اکثریت با پروتستان است و اقلیت زیادی کاتولیک هستند و بعضی برعکس. اکثریت اسپانیا و ایتالیا را می بینیم کاتولیک هستند. اکثریت انگلستان پروتستان است و اکثریت فرانسه کاتولیک و یک اقلیت زیاد پروتستان است و آلمان اکثریت مطلقش پروتستان است. حال این کشورها را از نظر سرمایه داری و صنعت و تمدن جدید هم بررسی می کنیم می بینیم که پیشرفت صنعتی و تمدن این کشورها با اکثریت پروتستان آنها رابطه مستقیم دارد.... بنابراین دیدیم که کشورهایی که عامل مذهبی را از صورت ارتجاعی به صورت خلاصه و ارتقایی و انتقادی تبدیل کرده اند به پیشرفت نائل شده اند. (34)

توسعه و فرهنگ اسلامی

در آستانه برنامه دوم توسعه به این می اندیشیم که چگونه نهال توسعه و پیشرفت را در زمینه های فرهنگی - مذهبی این سامان می شود به ثمر نشانند و به اوج رشد و تعالی رسانند. تجربه و آموزه دشوار کشورهای دیگر را نیز پیش روی داریم. برحسب و قبحشان واقفیم و بر صلاح و فسادشان عبرت آموز. هم اوج تمدن صنعتی را مشاهده نموده ایم و هم بحران این تمدنها را. دو روی این سکه برای ما آشنا و نکته آفرین بوده اند. این را هم به خوبی می دانیم راهی که آنان در مسیر توسعه طی نمودند تنها یکی از راههای متعددی است که می توان فرا روی خود یافت. اما همان طور که متذکر شدیم باید پذیرفت در هر راه برای داشتن گامهایی بلند و استوار باید قواعدی را پذیرفت و ابزار و امکاناتی را توشه راه ساخت. از ابزار و امکانات فرهنگی غرب در مسیر اعتلای تکنیکی سخن به فراوانی گفته شد. آن امکانات تا حدود بسیاری به ما و مسیر در پیش گرفته ما نیز تعلق و بستگی دارد.

یعنی به واقع نمی توان در کشوری که انضباط و فرهنگ عمومی کار و بازدهی حداکثر محلی از اعراب ندارد انتظار پیشرفت و توسعه به هر معنایی را داشت. همین طور بدون فراخوانی علم و دانش تجربی و بدون باور عمومی بر این که ابزار امکانات طبیعی انسانها در مسیر زندگانی طبیعی آنان است نمی توان کشوری را از مسیر پر سنگلاخ توسعه عبورداد. مسائلی از قبیل: تناقض میان دنیا و آخرت تلاش برای بهبود زندگانی مادی و پاره ای موضوعات دیگر نیز مسائلی قابل تأمل در همین راستا می باشند.

در متون تعالیم دینی با تعابیر متنوعی از موضوعات یاد شده مواجه می گردیم و همین امر ذهن اکثریت جامعه مذهبی را دچار تناقضاتی نموده است. دنیا از طرفی به شدت مذموم است: به منزله مردار دوست داشتن آن سرچشمه کلیه خطاها و پلیدیهاست و... همین دنیا از سوی دیگر مطلوب و خواستنی و مزرعه آخرت تلقی می گردد. از طرفی وضعیت روانی انسان مؤمن به گونه ای ترسیم می گردد که گویا در هر لحظه بر سر دو راهی دنیا و آخرت واقع گردیده و ناچار از گزینش تنها یک راه است و از طرف دیگر به گونه ای که تلاش برای آخرت جز در سایه تلاش برای دنیا امکان پذیر نمی باشد.

علم و تعلیم و تعلّم نیز همین سرنوشت را یافته است. از سویی جستجو و کاوش علم هیچ مرز و حدّی را نمی شناسد و علم جویی و تعلّم عبادتی شمرده می شود.

که طالب خویش را بر بال ملائک می نشانند و از سوی دیگر همین علم حجاب اکبر شمرده می شود و مایه هلاکت و سقوط صاحبان و بوالفضولان خویش. بویژه تحقیر علم و علم جویی به شکل مدرسی آن در زبان عارفان ما شکلی بسیار زننده و طرد کننده می یابد.

مولوی علوم رایج زمان خویش را چنین تحقیر می کنید:

خرده کاری های علم هندسها نجوم و علم طب یا فلسفه که تعلق با همین دینی ستش ره به هفتم آسمان به نیستش اینهمه علم بنای آخور است که عماد بودِ گاو و اشتر استبهر استبقای حیوان چند روزنام آن کردند این گیجان رموز علم راه حق و علم منزلش صاحب دل داند آنرا با دلش

عقل و عقلانیت نیز از دیدگاه مکتب بسیار مورد احترام و تجلیل است لکن عقلی که: (عُبِدَ به الرحمن واكْتُسِبَ به الجنان).³⁴ اما ظاهراً عقلی که اختراع می کند و باعث نوآوری است و مسیرهای زندگانی را بر انسان هموار و درهای ناگشوده را برای باز می کند فی نفسه هیچ حکمی را بر نمی تابد و شایسته هیچ گونه تحسین نیست و یا حداقل کمتر تحسینی نسبت بدان وارد شده است.

همین طور باور و ارزشگذاری اکید نسبت به (کار) و (انضباط) و (بازدهی حداکثر) و تلاش مجدانه برای اعتلای زندگی شخصی و اجتماعی هیچ یک آن گونه که باید از متن تعالیم دینی استخراج نگشته و بالطبع در اذهان و فرهنگ عمومی جامعه اسلامی نقش برجسته و تعیین کننده ای نیافته است.

چند قرن است که عالمان و روشنفکران ما با وقوف بر این معضل و با اشاره به نقش پارادوکسهای فرهنگی از این دست در رکود و عقب ماندگی مسلمانان از راه حلها و چاره جوییها سخن گفته اند. از سید جمال عبده گرفته اقبال شریعتی استاد مطهری و بالاخره امام راحل هر یک به شکلی با اندیشه اعتلای مسلمانان به ارائه راه حلهایی اقدام نموده اند. در این بین استاد مطهری را می بینیم که یک عمر با دغدغه علل عقب ماندگی اسلام و مسلمانان در جهان معاصر زیست و مکرراً بر این نکته تأکید نمود که مفاهیم و محتوای بسیاری از تعالیم دینی باید پالایش عظیم شوند. وی بر تطبیق این مضامین و مقتضیات زمان و مکان اصرار جدّی می ورزید و این همه به دلیل این بود که می دید تعالیم دینی بر اثر استنباطات نادرست و القای نادرست تر جایگاهی کاملاً منفی در تربیت و حرکت مسلمانان یافته است. از این روی می کوشید تا با تنقیح این مقولات و برجسته نمودن جنبه های مثبت مضامینشان قدمی در تغییر و تحوّل فرهنگ مسلمانان بردارد.

بازنگری آن استاد بزرگ در جای جای مباحث خویش نسبت به مقولاتی چون: زهد قضا و قدر انسان و سرنوشت جبر و اختیار هدف آفرینش معنی مفهوم و ارزش زندگانی نظام حقوق زن علم دعا و نیایش عدالت بویژه عدالت اجتماعی صبر تقیه رضا تسلیم توکل تقیه شفاعت انتظار و بسیاری مقولات دیگر همگی تلاشهایی در این راستا تبیین و تلقی می کردند.

البته شک نیست که در تفسیر و تبیین مجدد از تعالیم دینی همواره نظر و دیدگاه های متنوعی وجود داشته و دارد و آن دسته از مقولات دینی نیز که در محدوده "تماس و اصطکاک با مفهوم توسعه و پیشرفت قرار گرفته اند از این قاعده مستثنی نیستند. در این راستا باید از

یک سو به توانمندی تعالیم و ارزشهای فرهنگ دینی در برآوردن نیازها و اضطرابها و شکوفایی جامعه اسلامی نظر داشت یعنی همان نکته ای که در قسمت های پیشین به تأکید از آن سخن گفتیم و از سوی دیگر باید دانست توسعه بدان شکلی که غرب بدان دست یافته به همراه مجموعه لوازم فرهنگی و مبانی فلسفی و ارزشی آن دقیقاً آن راهی نیست که ما در پی آن هستیم. تصویر فلسفی و ارزشی اسلام از انسان و جهان جز تصویر غرب از این مقولات است. از این روی باید در اقتباس و الگوبرداری از آنچه آنان پیشرفت و توسعه می نامند با حزم و احتیاط بیشتری گام برداشت.

صاحب نظران اسلامی نیز که در جهان فعلی با این موضوع روبه رو بوده اند گاه با توجه به جنبه نخست قضیه که از آن با عنوان (توانمندی دین) نام می بریم به اظهار نظر پرداخته اند و گاه با توجه به جنبه دیگر قضیه که از آن با عنوان (خلوص دینی) یاد می شود به ارائه نقطه نظرات خویش مبادرت ورزیده اند. البته نباید از یاد برد که (توانمندی) و (خلوص) هر دو ویژگیهای یک مقوله یعنی (دین و دینداری) می باشند لذا در جمع این دو با یکدیگر هرگز نباید تردیدی به خود راهداد. هر دو گروه از صاحب نظران به این دو مهم اعتقاد و

باور دارند. اما هر یک به تأکید بر یک جنبه تمایل افزونتری نشان می دهد. دسته نخست با توجه به این که تعالیم دینی یک بار آن هم به بهترین وجه امتحان خویش را در برقراری و تعالی تمدن اسلامی در قرون اولیه و اواسط تاریخ اسلام نشان داده است معتقدند: فرهنگ ناب اسلامی قدرت برقراری دوباره آن تمدن با شکوه را داشته و دارد و در این راستا باید ویروسهای فرهنگی که از دورانهای اخیر با وارد شدن به پیکره جامعه اسلامی و اختلاط و آلوده ساختن باورها و ارزشهای فرهنگی موجبات عقب ماندگی مسلمانان را فراهم آورده است از صحنه تفکر اسلامی زدود. بدین جهت در گفتار آنان بیشتر سخن از حرکت و تحول و دگرگونی و ترمیم و اصلاح و آشتی است:

(... ما باید مشعلدار دانش بشری شویم و نه تنها دانش امروز بشری را فراگیریم بلکه باید آن را به حدی برسانیم که شایسته خلافت الهی در زمین شویم... [باید] جمع دنیا و دین کنیم؛ یعنی نظر اسلام را در مورد فعالیت برای بهتر زندگی کردن در این جهان و تأمین رفاه و آسایش افراد و آحاد مردم سریعاً تبلیغ کنیم و با این نحوه تفکر که (الدنيا جيفة) با برهان اسلامی و نه با خشونت و زور مبارزه کنیم... همه مردم را آگاه سازیم که دین و دانش با هم رفیقند و نه رقیب. دانش و تکنولوژی امروز جهان نه تنها با اسلام تضادی ندارد بلکه اسلام مروج و مشوق دانش است. اسلام دسترسی به همه امور را از طریق دسترسی به اسباب آن قرار داده است... از همه بالاتر... فرهنگ اسلامی همواره در مقابل فرهنگهای بیگانه نقش هاضم را داشته است... و با این جذب و هضم خود رشد نموده است. ما باید با تکنولوژی معاصر به همین سان روبه رو گردیم.)³⁵

دسته دیگر که بیشتر چشم به بحران تمدن جدید دارند از آن بیم دارند که خلوص تعالیم دینی قربانی ضرورتها و اضطرابهای مادی و دنیوی جامعه اسلامی گردد. شک نیست که جامعه اسلامی باید به حیات و اعتلای خود اهمیت و بهای جدی دهد اما این مهم نباید با پای گذاشتن بر ارزشها و مبانی اصیل دین یعنی با از دست دادن حیات معنوی آن انجام پذیرد. از این روی در تفکر توسعه و اخذ لوازم آن باید در کنار (توانمندی دین) به (خلوص و سلامت مبانی دین) نیز توجه داشت و این دو را در کنار هم جستجو نمود. از جمله کسانی که سخت بدین امر هشدار می دهد دکتر سید حسین نصر می باشد که در این بخش از نوشتار بخشی از نظرات او را یادآور می شویم:

(بحران تمدن جدید فضای جدیدی به وجود آورد تا اندیشمندان غیر غربی نیز به مسأله توسعه با دید و نگرش جدیدی نظر افکنند و به این سؤالات این بار از زاویه جدیدی بنگرند که: توسعه چیست؟ و توسعه به سوی چه هدفی؟ هدف نهایی توسعه به معنای غربی آن رشد بی حد و حصری است که آن هم به نوبه خود مستلزم تصور انسان به معنای یک مخلوق صرفاً زمینی یا یک حیوان اقتصادی است.

آیا ما هم از توسعه همین ارزش و همین مفهوم را در سر می پرورانیم؟ اندیشه جدید توسعه مادامی که ذاتاً بر محدوده مادیات تکیه کند و صرفاً اقتصادی باشد موجب بر هم خوردن توازن اسلامی میان جنبه های معنوی و مادی زندگی انسان و مستلزم اختلاف در هماهنگی میان نیاز به زندگی و فعالیت همراه با درجه ای از فراغت دل و آگاهی کامل از عاقبت امر خواهد بود... توسعه آن چنانکه مورد تلقی قرار گرفته است و آن چنانکه در طی دهه های گذشته دردنیای اسلامی به وقوع پیوسته است رابطه انسان و جامعه انسان و طبیعت و نهایتاً انسان و خداوند را تحت تأثیر قرار داده است. این مفهوم یا نظریه (توسعه) علاقمند بوده است تا یک فلسفه انسان گرای بیافریند که بر اساس مفهوم انسان خاکی و بهزیستی دنیویش بنا شده باشد فلسفه ای که مستقیماً بر خلاف اندیشه خداگرایی اسلامی قرار می گیرد. انسان متأثر از این نظریه (توسعه) علاقمند است تا به جامعه نه به عنوان یک (امت) یا یک اجتماع مذهبی تابع قوانین خداوند بلکه به صورت یک اتحادیه از واحدهای اتمی شده که تنها به تولید و مصرف هر چه سریعتر مشغولند نگاه کند. چنین انسانی علاقمند است تا به طبیعت نه به عنوان آفریده خداوند که لازم است بر آن تأمل کرد و به گونه ای هماهنگ با آن زندگی کند... بلکه همچون شیء برای غارت و بهره برداری هر چه بیشتر و سریعتر می نگرند. نهایتاً او به خداوند نه به عنوان وجود قادر مطلق که هر لحظه از زندگی انسانی را در تحت انقیاد خود دارد و انسان در پیشگاه او حاضر و مسؤول اعمال و کرده های خویش است بلکه در بهترین صورت او را به صورت وجودی که تنها از فاصله ای دور شاهد اعمال مخلوقات خویش است تصور می کند.) 36

خلاصه به اعتقاد ایشان اندیشه و تئوری توسعه به معنای غربی آن متکی بر سه محور اساسی است که عبارتند از:

1. انسانگرایی دین زدا (اومانیزم)
2. اتوپیاگرایی (آرامان شهر گرایی دنیوی)
3. جبریت گرایی تاریخی (جهان و دنیا رو به پیشرفت است و هر پیشرفتی عملاً مطلوب است).

به اعتقاد ایشان در مسیر توسعه اسلامی باید به طور کاملاً جدی به خلوص و سلامت اندیشه و فرهنگ دینی از این گونه ارزشها و باورهای غربی توجه نمود.

جمع بندی

1. توسعه و لوازم لاینفک آن تکنولوژی در معنی و محتوایی که امروزه نمود یافته است و بیش از هر چیز صبغه اقتصادی بر جبین دارد فرهنگ باورها و ارزشهایی را اقتضا می نماید که از این مجموعه با نام (فرهنگ توسعه) یاد می شود.
2. (فرهنگ توسعه) مجموعه اعتقادات و ارزشهایی است که به عنوان ضمیر ناخود آگاه جامعه حرکات و رفتار اجتماعی افراد جامعه را در راستای پیشرفت و توسعه تمهید و تسهیل می بخشد و در واقع نرم افزار توسعه محسوب می گردد.

3. فرهنگ توسعه خود را با تعریف و محتوای توسعه تنظیم و هماهنگ می سازد نه با قواعد و بایدهای دیگری خارج از این محدوده. لذا در تعارض فرهنگ توسعه با دیگر باورهای جامعه یا فرهنگ توسعه عقب نشینی خواهد کرد و نتیجه آن توقف چرخهای توسعه خواهد بود و یا باید دیگر باورها و ارزشهای جامعه را که مأخوذ از منابع دیگری است در هماهنگی با فرهنگ توسعه دگرگون ساخت. این مشکلی بسیار جدی برای کلیه کشورهای توسعه نیافته که کوله باری عظیم از باورها و ارزشهای سنتی به دوش دارند می باشد.

4. بی شک توسعه مقوله ای کلیشه شده و دارای مفهوم و محتوایی ثابت برای جوامع مختلف نیست. بدین جهت نه در تعریف توسعه و نه در اخذ لوازم آن نمی توان مقلد صرف بود. این نکته یعنی تعریفی نوین از توسعه همان مطلبی است که از ابتدای مقالات تاکنون بارها بدان اشاره داشته ایم.

توسعه فی نفسه امری هدفدار و غایت طلب است که در تعیین هدف و غایت مزبور علاوه بر موقعیت جهانی یک ملت و اضطرابها و اضطرابهای آن باید به نظام اندیشه و تفکر یعنی جهان بینی و سیستم آرمان طلبی آن جامعه بیش از هر عامل دیگر توجه داشت. بنابراین در تعریف توسعه و تبیین محتوای آن فرهنگ مسلط بر جامعه جایگاهی مسلم می یابد. در یک جامعه دینی که متأثر از فرهنگ ملی و مذهبی است مسلماً مفهوم توسعه علاوه بر این که مشتمل بر ابعاد مادی دنیوی است ابعاد دیگری را نیز مورد نظر قرار می دهد. همین دوگانگی به طور مسلم بر پیچیدگی کار برنامه ریزان صاحب نظران امر توسعه خواهد افزود. با توجه به مقدمات مزبور به نظر می رسد که مسؤلیت بسیار گرانی بر دوش تمامی روشنفکران و کارشناسان دینی نهاده شده است. اگر حوزویان همچون همیشه ادعای سهم و نقش عظیم تری در مسؤلیتهای فرهنگی جامعه اسلامی دارند باید تدابیر و تدارک افزونتری نیز فراسوی راه قرار دهند. آن مسؤلیت عبارت است از:

تعریف و تبیین جدیدی از معنی و محتوای توسعه بایسته در جامعه اسلامی که برای ارائه این تعریف باید عوامل و فاکتورهای متعددی را مورد توجه قرار دهد و در تلفیق ابعاد مادی و معنوی توسعه که پیچیدگی معضل توسعه را مضاعف ساخته است راه حلی مناسب و موفق داشته باشد.

توسعه در ابعاد مادی آن همان گونه که گذشت کما بیش ملازم با لوازمی است که فراهم آوردن آنها حداقل با برخی شیوه های تفکر دینی هیچ گونه سرسازگاری ندارد. وظیفه خطیر متفکران مذهبی است که با بازنگری در مقوله های دینی و با حفظ مرزهای خلوص دین در پاسداری از حریم توانمندی دین نیز بکوشند و با برداشتهای واقع بینانه از مفاهیم مکتب جایگاه تعالیم دینی را در عینیت جامعه و حرکتهای سیاسی اقتصادی و اجتماعی جامعه بنمایند. و این همان بابی است که به دست روشنفکرانی چون: سید جمال اقبال لاهوری دکتر شریعتی استاد مطهری و... گشوده شده و اکنون نیازمند مساعدت و همراهی اندیشه های پرتوان دیگری است.

در آخر تأکید می کنم کسانی که همت و تلاش خویش را در جهت ترمیم و اصلاح مسائل فرهنگی قرار داده اند بایستی در تدابیر و برنامه ریزیهای خویش مختصات و ویژگیهای مسائل فرهنگی را که در بخش نخست این نوشتار بدان اشاره شد به خوبی در نظر داشته باشند. در غیر این صورت تلاش آنان نتیجه شایسته ای را به دست نخواهد آورد.

1. (جامعه شناسی عمومی) دکتر منوچهر محسنی / 410 انتشارات کتابخانه طهوری.
2. (جامعه شناسی) بررسی انسان در جامعه) کارولین بی رز ترجمه ناصر رحیمی / 100 ابن سینا.
3. (مقدمه ای بر جامعه شناسی و سیر تحول و تکامل جامعه) دکتر محمد حسین فرجاد / 154 نشر آرام.
4. (مردم شناسی) ژان کازنو ترجمه ثریا شیبانی / 56 انتشارات دانشگاه تهران.
5. (مقدمه ای بر جامعه شناسی) جوزف روسک و رولند واردن ترجمه دکتر بهروز نبوی و احمد کریمی / 9 کتابخانه فروردین.
6. (مردم شناسی) 104. ترابی / 191 چهر تبریز.
7. (پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی) دکتر پرویز ورجاوند / 21 شرکت سهامی انتشار.
8. (تاریخ تمدن) دکتر شریعتی ج 1/ 46 دفتر تدوین و تنظیم آثار.
9. (زمینه جامعه شناسی) اگ برن و نیم کف اقتباس: 1. ج. آریان پور / 100 دهخدا.
10. (تغییرات اجتماعی) گی روشه ترجمه دکتر منصور وثوقی / 66 نشر نی.
11. (کنش اجتماعی) مقدمه ای بر جامعه شناسی عمومی) گی روشه ترجمه دکتر هما زنجانی زاده / 125 دانشگاه فردوسی مشهد.
12. (روانشناسی اجتماعی) اتو کلاین برگ ترجمه دکتر علی محمد کاردان ج 1/ 95.
13. (جامعه شناسی عمومی) دکتر محسنی / 411.
14. (زمینه فرهنگ شناسی) دکتر محمود روح الامینی / 18 عطار.
15. (جهان بینی و ایدئولوژی) دکتر شریعتی / 152 دفتر تدوین و تنظیم آثار.
16. (جامعه شناس) تی. بی. باتومور / 331 - 335. در این بخش دگرگونی شیوه تفکر نسبت به توسعه به خوبی توضیح داده شده است.
17. (تغییرات اجتماعی) / 228.
18. (جامعه شناسی جهان سوم) دکتر محمد تقی شیخ / 148 انتشارات اشراقی.
19. (سیر تکامل عقل نوین) هرمن رندان ترجمه ابوالقاسم پاینده.
20. (ژاپن) هرمانکان ترجمه سروش جیبی / 35 - 50 خوارزمی.
21. (فلسفه عمومی یاما بعدالطبیعه) پل فولکیه ترجمه دکتر یحیی مهدوی انتشارات دانشگاه تهران.
22. (واقعیات توسعه نیافتگی) دکتر حمید الیاسی / 194 شرکت سهامی انتشار.
23. (ظهور و سقوط تمدن) شپرو بی کلاو ترجمه محمود طلوع / 298 بدر.
24. (واقعیات توسعه نیافتگی) / 149.
25. (درام آسیایی) گونار میردال ترجمه منوچهر امیری / 43 امیر کبیر.
26. (جامعه شناسی تی. بی. باتومور ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی / 330 انتشارات مجموعه جامعه و اقتصاد.
27. (سیاست اجتماعی در کشورهای در حال توسعه) آرتور. ا. لیونگستون ترجمه دکتر حسین عظیمی / 95 برنامه و بودجه.
28. (انسان و سرنوشت) استا مطهری مقدمه به نقل از (تاریخ تمدن) ویل دورانت ج 11/ 44.
29. (سیر تکامل عقل نوین) هرمن رندان ترجمه ابوالقاسم پاینده / 279 بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
30. (امپریالیسم و کشورهای توسعه نیافته) فیتونی لئونید آرکاو ذویچ ترجمه ع. هوشیار / 30 انتشارات پیشگام.

31. (تغییرات اجتماعی) 66 - 67.
32. (جامعه شناسی ماکس وبر) ژولین فروند ترجمه عبدالحسین نیک گهر / 217 - 218 نشر رایزن.
33. (جامعه شناسی ماکس وبر) احمد شرف ج / 1 نشر هومن.
34. (جهان بینی و ایدئولوژی) دکتر شریعتی 169.
35. (تکنولوژی فردا و فردای تکنولوژی) مقاله حجه الاسلام محقق داماد / 132 - 133 انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
36. مجله (سروش) شماره....